

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنبیه چهارم از تنبیهاات تمسک به عام در شبهه مصداقیه

مرحوم آخوند در «کفایه» تنبیه چهارم را با عنوان «بقي شيء» ذکر می‌کنند و این را بحث می‌کنند که در دوران بین تخصیص و تخصص، آیا با اصالة عدم التخصص – که همان اصالة العموم است – می‌توانیم تخصص را اثبات کنیم؟ در موردی که مولا بگوید «أكرم العلماء» و ما بدانیم زیدی وجود دارد که واجب الإکرام نیست، و یا آن که خود مولا در یک دلیل دیگر بگوید «لا يجب إكرام زيد»، در چنین موردی که یقین داریم زید واجب الإکرام نیست، شک می‌کنیم که عدم وجوب اکرام به عنوان تخصیص است (یعنی زید عالم است و واجب الإکرام نیست) یا این که زید اصلاً عالم نیست و تخصصاً از أكرم العلماء خارج است؛ آیا اینجا می‌توانیم بگوییم در شک در تخصیص أكرم العلماء، اصل عدم تخصیص است و با اصالة العموم بگوییم أكرم العلماء تخصیص نخورده است و در نتیجه، اثبات کنیم خروج موضوعی زید را (تخصص را)؟

ثمره این بحث در این است که اگر گفتیم در دوران بین تخصیص و تخصص، با اصالة العموم تخصص را اثبات می‌کنیم، نتیجه این می‌شود که تمامی احکام دیگری که بر عنوان عالم مترتب است، بر زید مترتب نخواهد بود؛ چون وقتی می‌گوییم تخصصاً خارج است، یعنی او عالم نیست؛ اما اگر قائل به تخصیص شدیم، زید فقط از نظر وجوب اکرام تخصیص خورده است، اما دیگر احکامی که بر عالم مترتب است، بر او بار می‌شود.

کلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در «کفایه» این مطلب را نمی‌پذیرند و در آن اشکال می‌کنند. می‌فرمایند: نمی‌توانیم بپذیریم اصالة العموم تخصص را اثبات کند. عبارت ایشان این است: «فيه إشكال، لاحتمال اختصاص حجيتها بما إذا شك في كون فرد العام محكوماً بحكمه»؛ می‌دانیم که عقلاً اصالة العمومی را در محاورات جاری می‌کنند، اما نمی‌دانیم که آیا دایره این اصالة العموم توسعه دارد یا آن که اختصاص دارد به موردی که یک فرد از افراد عام (عالم) وجود دارد و نمی‌دانیم که او نیز وجوب اکرام دارد یا نه؟ هنگامی که مولا می‌گوید «أكرم العلماء»، می‌گوییم اصالة العموم می‌گوید اکرام همه علما واجب است. آخوند می‌فرماید: این اصالة العموم در کجا جاری می‌شود؟

دو احتمال می‌دهیم؛ یک احتمال این که دایره اصالة العموم توسعه داشته باشد و موردی را هم که ندانیم عالم است یا نه؟ شامل

شود. احتمال دیگر این است که بگوییم اگر در مورد فردی که یقیناً عالم است، شک کردیم که حکم وجوب اکرام دارد یا ندارد؛ اصالة العموم می‌گوید داخل در حکم است. مثلاً در مورد «عمرو» بعد از این که عالم بودنش محرز شد، اگر شک کردیم که وجوب اکرام دارد یا نه؟ به اصالة العموم تمسک می‌کنیم و می‌گوئیم وجوب اکرام دارد. دلیل حجیت اصالة العموم بنای عقلاست که یک دلیل لَبّی است؛ در دلیل لَبّی نیز باید به قدر متیقّن اخذ شود. در اینجا که نمی‌دانیم آن دلیلی که بر حجیت اصالة العموم دلالت دارد، توسعه دارد یا محدود است؟

چون دلیلش بنای عقلا (دلیل لَبّی) است، باید به قدر متیقّن اخذ شود؛ و قدر متیقّن از دلیل حجیت اصالة العموم جایی است که بدانیم فرد داخل در موضوع است. یعنی بدانیم این فرد عالم است، اما در حکم وجوب اکرام او شک داشته باشیم. این توضیح عبارت مرحوم آخوند. ممکن است بگویید مرحوم آخوند می‌گوید احتمال دارد؛ احتمال هم فایده‌ای ندارد. در جواب می‌گوییم: چون دلیل حجیت اصالة العموم بنای عقلاست و بنای عقلا دلیل لَبّی است، باید قدر متیقّنش را اخذ کرد که همین حجیتها بما اذا شك في كون فرد العالم محكوما بحكمه است. نمی‌توان گفت چون مرحوم آخوند کلمه احتمال را آورده پس باید آن را رد کرد.

اشکال به مرحوم آخوند

کسی به مرحوم آخوند اشکال می‌کند که شما به ما یاد دادید در اصول عملیه، مثبتات اصول عملیه حجت نیست؛ اما در باب امارات، می‌گویند مثبتات امارات حجیت دارد؛ به عنوان مثال، اگر خبر واحدی یک لازم عقلی داشته باشد، مثبتات آن تماماً حجیت دارد. یکی از مثبتات، عکس نقیض هر قضیه‌ای است؛ اگر گفتید «كُلّ نارٍ حارّةٌ» عکس نقیضش می‌شود «ما ليس بحارٍ ليس بنارٍ»، این عکس نقیض، لازمه عقلی در هر قضیه‌ای است. حال، در اینجا وقتی می‌گوییم «أكرم العلماء» یعنی هر کسی که عالم است وجوب اکرام دارد «كُلّ عالمٍ يجب إكرامه»، عکس نقیضش می‌شود «من لا يجب إكرامه فليس بعالم». آن وقت اشکال این است که اصالة العموم از اصول عملیه شرعیه نیست و یکی از امارات است که مثبتات آن (یعنی لوازم عادی و عقلی‌اش) حجیت دارد.

مستشکل می‌گوید: از شما سؤال می‌کنیم در اینجا که خود مولا گفته «لا يجب إكرام زيد»، و ما شک داریم که این زید عالم است و اکرامش واجب نیست تا بشود تخصیص، و یا آن که اصلاً عالم نیست تا بشود تخصیص؛ اگر عکس نقیض را که لازم عقلی اصالة العموم است، جاری کردیم، عکس نقیض می‌گوید «من لا يجب إكرامه فليس بعالم»؛ پس، باید تخصیص را نتیجه بگیریم و بگوییم زید عالم نیست. پس خلاصه اشکال به مرحوم آخوند این است که چرا شما ملتزم به مثبتات اصالة العموم که یکی از امارات است، نمی‌شوید؟

جواب مرحوم آخوند

مرحوم آخوند که عرض کردم مرحوم محقق عراقی نیز همین نظریه آخوند را پذیرفته است، گویا در جواب می‌خواهند بفرمایند: این اصالة العموم هر چند از امارات است و از اصول عملیه نیست، اما مانند سایر اصول عملیه، مثبتات اصالة العموم نیز حجیت ندارد. چرا که ما تابع دلیل اصالة العموم هستیم؛ دلیل إنّما يثبت الملزوم لللازم، می‌گوید که دلیل بناء عقلاست، و بنای عقلا می‌گوید اصالة العموم در مورد زید مشکوک فقط اکرام او (ملزوم) را اثبات می‌کند، اما اثبات کننده لازم نیست. عبارت آخوند این است: «والمثبت من الأصول اللفظية وإن كان حجة أصول لفظية چون از اماراتند، مثبتاتشان هم حجیت دارد؛ إلا أنه لابد من الاقتصار علي ما يساعد عليه الدليل، باید بر مقداری که دلیل مساعد آن است، اقتصار کنیم؛ ولا دليل هاهنا إلي السيرة

وبناء العقلاء ، دلیل در اینجا سیره و بنای عقلاست **ولم يعلم استقرار بنائهم علي ذلك** برای ما معلوم نیست که بنای عقلا در این اصول لفظیه بر همین باشد؛ یعنی علاوه بر این که ملزوم بخواهد ثابت شود، لازم هم ثابت می‌شود؛ در نتیجه، این بحث اختصاص به اصالة العموم ندارد.

تمام اصول لفظیه مانند اصالة الإطلاق و اصالة عدم القرینه که تحت عنوان اصالة الظهور قرار می‌گیرند، طبق نظریه مرحوم آخوند، هر چند اصل عملی نیستند، اما مثبتاتشان حجیت ندارد و نمی‌توانند آن لازم عقلی را اثبات کنند.

ذکر یک نکته

در توضیح این فرمایش مرحوم آخوند، این نکته را نیز باید ذکر کنیم: این که مرحوم آخوند و به تبع ایشان مرحوم محقق عراقی بین ملزوم و لازم تفکیک می‌کنند و می‌گویند دلیل حجیت فقط شامل ملزوم می‌شود، علاوه بر این، به همان نکته‌ای که قبلاً هم در باب تمسک به عام در شبهه مصداقیه گذشت، توجه دارند. یکی از نکات این بود که دلیل عام نظر به کبری دارد و نه صغری. «**أکرم العلماء**» فقط نظر دارد به این که «**کلّ عالمٍ يجب إکرامه**»، اما آیا این شخص واجب الإکرام است یا نه؟ نظری به صغری ندارد. می‌گوید اگر در مورد عالمی شک کردی و جوب اکرام دارد یا نه؟ **يجب إکرامه**، اما این که بگوید زیدی که لایجب اکرامه، فلیس بعالم، دیگر ناظر به این لازم عقلی نیست؛ که همین معنا، پایه عدم جواز تمسک به عام در شبهه مصداقیه بود. ثمره این بحث را عرض کردیم؛ علاوه بر آن مثال، در بحث «ماء الاستنجاء» این معنا مسلّم بین الفقهاء است که ماء الاستنجاء منجس نیست؛ یا غساله این منجس نیست؛ اگر غساله به جایی برخورد کرد، آن را نجس نمی‌کند.

اما نمی‌دانیم که آیا خودش هم نجس است و منجس نیست یا این که اصلاً نجس نیست تا منجس باشد؟ اگر قائل به تخصیص شدیم، می‌گوییم ماء الاستنجاء یکی از نجاساتی است که منجس نیست، و در نتیجه، طاهر و مطهر نیست. اما اگر قائل به تخصّص شدیم، یعنی گفتیم نجس نیست تا بخواهد منجس باشد، اینجا آثار آب طاهر بر آن بار می‌شود؛ و در نتیجه به وسیله ماء الاستنجاء می‌توانیم جایی را تطهیر کنیم. بیان مرحوم آخوند را عرض کردیم. با آن توضیح و تقریری که مرحوم محقق عراقی برایشان ذکر کردند؛ روی این بیان دقت بفرمایید، ببینیم که آیا این را می‌توانیم بپذیریم یا آن که نیاز به مناقشه دارد. والسلام.